

"با کشورم چه رفته ست"*

به خاطره ی چاک چاک سعید سلطانپور

هم اینک، سیمای صمیمی سعید سلطانپور پیش چشم من است. امواج انسانی، در خیابان جام جم تهران او را در حلقه ی مهربانش فرا گرفته است. قامت بلند و سپیدی موی و سیاهی لباسش از دور دیده می شود. در میان هیجان جان های شوریده - آرام و آهسته - با لبخندی کم رنگ به پیش می آید. گهگاه - با مکتی کوتاه - سرش رابه سمت سئوالی برمی گرداند. سیلاب جمعیت - دمبدم - سرریز می کند. مردم او را چونان نگینی در میان گرفته اند. از میان شاعران مشروطه شاید تنها عارف قزوینی از چنین حمایتی بهره مند است. سر انجام، جمعیت راه باز می کند. سعید - شور انگیز و حماسه وار - در نم نم نوازشهای نازک باران شبانگاهی و در میان کف زدن های دنباله دار به پشت "تریون انستیتو گوته" راه می یابد. به یقین می داند: «تنها صداست که می ماند».

آنگاه آرام و آهسته می خواند:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند
پنهان خورید باده، که تعزیر می کنند
سپس شوریده و شعله ور فریاد می کشد: (با کشورم چه رفته ست)

دیری نمی گذرد در سال شصت در شب دامادیش به دام جانیان تازه از راه رسیده می افتد و در اندک مدتی صدای سپیدش سوراخ سوراخ می شود و از بلندای خود، فرومی افتد. اما نمی میرد.

خانه به خانه. سینه به سینه. مرز به مرز، قد، راست می کند.

اکنون همین جاست. در درون خون ماست.

بالنده تر و شکوفاتر، مرا. ترا. مارا به نام می خواند.

صدا در صدایش می دهم و می خوانم:

"باکشورم چه رفته ست"

رضا مقصدی

آغازِ خاطراتِ من از توست
آوازِ غمگنانه ی این دل، نیز.
دیشب که در گلوی گیاهِ من

بارِ دگر صدای تو گل داد
دانستم:

تا خاکِ من
از زخمِ دیر ساله ی اهریمن
خنیانگرِ خزانِ درخت است
من، همصدای سبزِ تو خواهم ماند.

بگذار بر دریچه ی تاریکم
آهنگِ ماه نباشد.
بگذار چشمه ام
از سنگلاخِ تیره ی اندوه بگذرد.
شادابیِ شکوفه ی آن آرزوی دور
رؤیای نازنینِ مرا رنگ می زند.

هر جا پرنده ای
دلخسته ی کرشمه ی باغ است
هر جا دلی
پژواکِ تابناکِ چراغ است
هر جا سپیده ای
پیغامِ روسفیدیِ روز است
آوازِ ارغوانِ تو جاری ست.

در جاریِ همیشه ی آن جویبارِ نور
جانِ من و جوانه ی شادابِ تو یکی ست.

دیشب ترا دوباره صدا کردم
یعنی:

تاریکیِ کرانه ی ما را، ستاره وار!
بارِ دگر ترانه ی شفافِ تو شکست.
وقتی که از بلندیِ جانیت
فریاد برکشیدی:
"با کشورم چه رفته ست!"**

جشنواره ی سی امین سال تأسیس کانون نویسندگان ایران را
در کلن (آلمان) برگزار کرد. این شعر و نوشته در آنجا خوانده شد.

** سطری از شعر سعید سلطانپور